

# فلسفه سیاسی ارسطو

برخی از مباحث فلسفه سیاسی ارسطو و دیدگاه های او درباره شیوه های فرمانروایی برپایه دو رساله «اخلاق نیکوماخسی» و «سیاست»

در فلسفه سیاسی ارسطو، نسبت میان سیاست و اخلاق، زندگی سعادت‌مندان، برتری شهرنسبت به فرد انسانی، حکومت قانون و مصلحت عمومی و ضابطه تمیز نظام فرمانروایی درست از منحرف چگونه توضیح داده شده است؟ چرا فیلسوفان دوره اسلامی از مباحث عمده فلسفه سیاسی ارسطویی بیگانه ماندند؟

افلاطون، پس از استاد خود سقراط، نخستین فیلسوف مهم یونان بود که به تامل فلسفی درباره بحران دموکراسی آتنی پرداخت و خروج از آن را به عنوان راه حلی برای پایان دادن به بحران پیشنهاد کرد، اما سودای نظام شورایی چنان در جان آتنیان راه یافته بود که نقادی افلاطونی، به رغم مرتبه بلند اودر اندیشه و دانش یونانی، در میان اهل نظر پذیرفته نشد.

چنان که تذکره نویسان گزارش کرده اند، ارسطو، در همان زمان حیات افلاطون، از مجلس درس استاد کناره گرفت، دبستانی نوگشود و آموزش هایی متفاوت با مبانی و اصول اندیشه افلاطون عرضه کرد. راهی میانه انتخاب کرد و بویژه با رساله سیاست در بحث از نظام های سیاسی راهی گشود که با گذشت بیست و پنج سده، موضوع هر بحث نظری درباره سیاست است.

می توان گفت که نزدیک به دوازده سده است که اندیشه فلسفی ایرانی در دوره اسلامی، با بیشترین نوشته های ارسطو، از راه ترجمه های عربی، آشنایی به هم رسانده است، اما با بسط اندیشه فلسفی ایرانی و سیطره دوگانه شریعت و اندیشه عرفانی که به تدریج جانشین فلسفه عقلی یونانی و بویژه فلسفه ارسطویی شد، اندیشه فلسفی ایرانی نیز در راهی افتاد که آشنایی با ارسطویی راستین هرگز به درستی ممکن نشد.

به نظر ارسطو، افقی که انسان در برابر آن قرار دارد، افقی باز است و انسان، در راستای این افق، به سوی کمالی سیر می کند که هرگز بدان دست نمی یابد. بحث فلسفی ارسطو با طرح مسئله وجود، آغاز می شود. بدین سان، منظومه ای بسته از الهیات که سنت ارسطویی در مغرب زمین و نیز در دوره اسلامی، برپایه دین های سامی تدوین کرد، از بنیاد با اندیشه ارسطو، که موضوع آن بحث از وجود است و نه بحث در الهیات، بیگانه است.

رساله سیاست ارسطو که رساله اخلاق نیکوماخسی چونان دیباچه ای بر آن نوشته شده است، در آغاز دوره اسلامی، به عربی ترجمه نشد و بدین سان، جای شگفتی نیست که نظریه معلم اول درباره سیاست به اخلاق تقلیل داده شد و تهذیب اخلاق (پاکیزه کردن اخلاق!) جای اخلاق شهروندی (مبتنی بر رابطه سیاسی یا مناسبات شهروندی) را گرفت و از آن پس نیز اخلاق عرفان زاهدانه به یگانه نظریه اخلاقی تبدیل شد. ارسطو در نخستین و واپسین دفتر رساله اخلاق نیکوماخسی به پیوند سیاست و اخلاق - که از مهم ترین مباحث مبنایی فلسفه سیاسی ارسطو است - اشاره کرده است. و از همان آغاز بحث درباره پیوند اخلاق و سیاست در فلسفه سیاسی خود، سیاست را چونان «علم برین» و «سامان بخش» و موضوع سیاست را

«خیر برین» می داند. «خیربرین» که فارابی آن را سعادت (آیدامونیا) می نامد به معنای زندگی خوب و توأم با موفقیت است.

اگرچه سعادت، درنخستین نگاه، درزندگی فردی تحقق پیدا می کند، زیرا زندگی سعادت‌مندان جز با عمل به فضیلت امکان پذیر نیست، اما جایگاه راستین سعادت، (ازنظرارسطو) عمل به فضیلت، درشهرومناسبات شهروندی است. ارسطوکودکان خردسال را که هنوزدرمناسبات شهروندی وارد نشده اند و دد وفرشته را که نمی توانند درمناسبات شهروندی شرکت داشته باشند، سعادت‌مند نمی داند. پس سعادت، ازاین حیث که موضوع علم اخلاق و سیاست است، باید ازدیدگاه نظری، درهردو علم، مورد بررسی قرارگیرد، اما درعالم عمل، جزدرقلمروشهرومناسبات شهروندی نمی تواند تحقق پیدا کند. ازاین رودانشی که ازتحقق سعادت، درکامل ترین صورت، بحث می کند، برترین ووالاترین دانش ها یعنی سیاست است.

درفلسفه سیاسی ارسطو شهرنسبت به فرد انسانی برتری دارد. ارسطو دررساله سیاست، برپایه قاعده ی فلسفی تقدم کل برجز، ضمن بحث درباره تقدم و برتری شهربرفرد و خانواده، توضیح داده است که اگرچه آن دو، ازنظرزمانی، برشهرتقدم دارند، اما برحسب طبیعت، شهر(پولیس)برفرد مقدم است. ارسطوفضیلت فرد و شهر، ونیزخیرفردی وجمعی را ازیک سنخ می داند. و درآغاز وانجام اخلاق نیکوماخسی، ازاین حیث، به تفصیل، به تحلیل و ارزیابی پیوند اخلاق و سیاست می پردازد که پژوهش درباره دانش اخلاق، درنهایت، درقلمرو دانش سیاست قرارمی گیرد. سعادت، فرآورده بهترین زندگی است و بنابراین، نیازمند شرایط بیرونی و عینی است تا درآن تحقق پیدا کند.

دریافت ارسطویی اخلاق چونان دیباچه ی سیاست، نظرفیلسوفان دوره اسلامی را به خود جلب نکرد و شاید، مهم ترین دلیل این امرآن باشد که سیاست ارسطو، درآغازدوره اسلامی، به عربی ترجمه نشد. ارسطو پس ازبحث درباره کلیات اخلاق، بیان می کند که زمان بحث درباره بهترین نظام سیاسی یا بهترین شیوه فرمانروایی - که ارجمند ترین بخش دانش سیاست است - فرا رسیده است. ازنظرارسطوغایت دانش سیاسی، بحث درباره بهترین نظام فرمانروایی و شرایط تحقق آن است. قانونگذارخوب باید بهترین نظام فرمانروایی را به عنوان سرمشق و نمونه ای عالی درنظرداشته باشد تا بتواند، تا جایی که ممکن است، درعمل، به آن نزدیک شود. افلاطون و ارسطوبه رغم اختلاف هایی که درمبانی فلسفی با یکدیگردارند، بررابطه سیاسی به دوراززوروقهرونی تغلب سیاسی تاکید دارند. ارسطودرمخالفت با دیدگاه افلاطونی یگانگی سرشت قدرت خدایگان و فرمانروای سیاسی، تمایزی میان دونوع اقتدارودوشیوه اعمال آن وارد می کند: سروری خدایگان بربنده - را به قول قدما رابطه ی تغلب و فرمانروایی سیاسی را مناسبات شهروندی می خواند. درواقع فرمانروایی برآزادمردان، ازنوع رابطه سیاسی (درمناسبات شهروندی)، ازبنیاد با رابطه میان خدایگان و بنده (که رابطه خدایگانی و بندگی است) متفاوت است.

غایت رابطه سیاسی یا مناسبات شهروندی، درنزد ارسطو، آسایش و آرامشی است که با تغلب (چیرگی و زور) و تجاوزازبنیاد متفاوت است. ارسطو رابطه مبتنی برتغلب درمیان افراد را ستمگری می داند. به سخن ارسطو، اگر اخلاق، زمینه سیاست باشد، دراین صورت، سیاست، یا مناسبات شهروندی، جایی آغازمی شود که گستره فراخ تغلب به پایان رسیده باشد. ارسطوازاین مقدمات نتیجه می گیرد که غایت سیاست و مناسبات شهروندی صرف زیستن نیست، بلکه زندگی سعادت‌مندان است. زندگی سعادت‌مندان مفهوم بنیادین اخلاق و سیاست ارسطویی است و جز ازراه عمل به فضیلت (درشهر) نمی توان به آن دست یافت. دریافت ارسطویی ازاجتماع سیاسی، یکسره، با دریافت اندیشه سیاسی جدید ازدولت

متفاوت است. غایت اجتماع سیاسی، نزد ارسطو، عمل به فضیلت و نیل به زندگی سعادت‌مندان است و نه چنان که به عنوان مثال هابز می گفت، جلوگیری از دست درازی دیگران به جان و مال (افراد اجتماع سیاسی) و یا ترس از مرگ ناگوار.

ضابطه ارسطو در بازشناختن نظام های سیاسی درست از منحرف و تشخیص بهترین نظام سیاسی، مفهوم بنیادین «مصلحت عمومی» است. ارسطو در دفتر سوم رساله سیاست، می نویسد: «پس، روشن است که نظام هایی که به مصلحت عمومی نظر دارند، با توجه به عدالت در معنای مطلق آن، نظام هایی درست، اما» نظام هایی که تنها به نفع فرمانروایان نظر دارند، نظام هایی نادرست اند، یعنی نظام هایی که از نظام های درست انحراف پیدا کرده اند. این نظام های سیاسی، نظام هایی خودکامه اند، در حالی که شهر، اجتماع آزاد مردان است».

مصلحت عمومی، چنان که ارسطو در رساله سیاست توضیح می دهد، همان خیر در مناسبات شهروندان یا خیر در قلمرو شهر است که در نظر ارسطو، با عدالت مطلق یکی است و حال آن که عدالت نسبی به نفع خصوصی توجه دارد. نظام های سیاسی منحرف نیز مانند افراد که نفع خصوصی خویش را در نظر دارند، نفع فرمانروایان را تامین می کند. قانونگذاران این «مصلحت عمومی» را در نظر دارند و امر عادلانه را امری می دانند که نفع همگان در آن لحاظ شده باشد.

طبقه بندی نظام های سیاسی در رساله ارسطو، با توجه به مضمون آن ها و با توجه به کمیت هیات حاکمه انجام می گیرد. او تامین «مصلحت عمومی» را با ضابطه شمار فرمانروایان توأم می آورد و نظام سیاسی درست را بیشتر از آن که از مجرای شمار فرمانروایان تعریف کند، با تکیه بر ضابطه «مصلحت عمومی» می شنا ساند. بدین سان، اگر فرمانروای یگانه، همه یا گروهی از مردم، «مصلحت عمومی» را برتر از نفع خصوصی بدانند، نظام حکومتی درست خواهد بود، هر چند که این نظام سیاسی صورت حکومت پادشاهی، اشرافی یا جمهوری به خود گرفته باشد، اما اگر نفع خصوصی برتر از «مصلحت عمومی» شمرده شود – حتی اگر مانند حکومت جمهوری، اکثریت مردم فرمانروا باشند – نظام سیاسی منحرف خواهد بود. ارسطو بیشتر از آن که به حکومت فرد یا افراد باور داشته باشد، حکومت قانون را بهترین نظام سیاسی می داند.

ادامه سخن طباطبایی را در جلسات بعدی با موضوع چگونگی انتقال فلسفه سیاسی یونانی به دوره اسلامی و بسط و زوال آن پی می گیریم.

خواننده علاقه مند برای آشنایی با تفصیل بحث طباطبایی باید به نوشته های او و از جمله زوال اندیشه سیاسی در ایران مراجعه نماید

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2015/05/2015-05-02\_a.mp3]

قسمت دوم:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2015/05/2015-05-02\_b.mp3]